

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

همانگونه که اشاره شد آیاتی که در مورد ارتداد وارد شده از حیث این که این مرتد فقط مرتد اعتقادی است یا مرتد از روی لجاج و عناد اطلاق دارد، مانند آیه «و من یرتد منکم عن دینه»^[1] که اطلاق دارد، به هر علتی کسی از دین خارج بشود، خواه بر اساس بحث های علمی و روی اعتقاد خارج شده باشد یا روی عناد و دشمنی با دین. همچنین گفتیم بعضی قائل شده یا احتمال دادند که این آیات انصراف دارد به جایی که کسی برای دشمنی با دین مرتد می شود و از روی لجاجت می خواهد از دین خارج شود. در پاسخ گفتیم هیچ دلیلی بر انصراف نداریم و هیچ آیه ای مقید این اطلاق آیات نیست.

بررسی قرینه عقلیه بر اختصاص آیات به مرتد از روی عناد

حال بحث در این است که آیا عقل به عنوان یک قرینه لبیه متصله می تواند در اینجا مخصص و مقید باشد یا نه؛ یعنی بگوئیم این آیات گرچه اطلاق لفظی دارد ولی یک تقیید عقلی دارد. البته ممکن است کسی از راه مناسبت حکم و موضوع وارد شده و بگوید این عقوبت شدیدی که در این آیات برای ارتداد آمده («حبط الاعمال فی الدنیا و الآخرة» و خلود در نار)، مناسبت دارد با کسی که از روی دشمنی از دین خارج شده باشد، لیکن گفتیم این عقوبت ولو با کسی که از روی اعتقاد هم خارج شده مانعی ندارد؛ یعنی شارع می تواند این عقوبت را قرار بدهد نمی توانیم بگوئیم اطمینان داریم که اینجا از این قرینه مناسبت حکم و موضوع برای تقیید استفاده کنیم. غیر از این قرینه، قرینه عقلیه نیز در اینجا وجود دارد و در قرینه عقلیه، عقل کاری به مناسبت حکم و موضوع ندارد؛ زیرا قرینه مناسبت حکم و موضوع یک قرینه عرفیه عقلائیه است که بگوئیم این عقوبت نیست مگر برای کسی که از روی دشمنی با دین مرتد شده باشد.

در اینجا دو بیان برای این قرینه عقلیه می توان ذکر کرد:

1. یک بیان این است که بگوئیم عقل حریت در اعتقاد، فکر و اندیشه را درک می کند؛ یعنی خود عقل می گوید انسان در انتخاب فکر و اندیشه آزاد است. برای تبدیل یک اندیشه به اندیشه دیگر نباید عقوبتی در کار باشد، نظیر مواردی که عقل حکم به قبح عقاب بلا بیان می کند و این عقل حکم به قبح عقاب به مجرد تغییر الاعتقاد می کند. لذا بیان دلیل عقلی را حریت در اعتقاد قرار دهیم (که البته اینها را هم می شود تفکیک کرد و هم مکمل و توضیح یکدیگر قرار داد).

بنابراین عقل می گوید انسان در انتخاب عقیده آزاد است، در نتیجه اینجا به مجرد انتخاب عقیده شارع نمی تواند این عقاب را مترتب کند، پس موضوع این عقاب باید برای آن کسی باشد که عداوت با خدا دارد و «حبطت اعماله» در دنیا و آخرت و خلود در نار است.

2. قبح عقاب به مجرد تغییر عقیده، همین را به عنوان یک قاعده عقلی مطرح کرده و بگوئیم همان طور که عقل می‌گوید عقاب بلا بیان قبیح است، عقاب به مجرد تغییر عقیده را هم عقل قبیح می‌داند.

بنابراین دو بیان در اینجا وجود دارد: یک بیان ملاکش آزادی در انتخاب عقیده است که می‌گوییم اصلاً عقل کاری به عقاب ندارد، فقط می‌گوید انسان در انتخاب عقیده آزاد است و بیان دیگر آن است که عقل می‌گوید عقاب به مجرد تغییر عقیده فقط صدق تغییر عقیده است، این روی محاسبات استدلالی و فکری‌اش از یک عقیده‌ای به عقیده دیگر برگشته، عقاب برای این مطلب قبیح است.

یک مطلبی که وجود دارد این است که عقل عقاب اخروی را درک نمی‌کند، بلکه عقل اصل المؤاخذه و المزمة را درک می‌کند، مخصوصاً خلود در نار را درک نمی‌کند، لذا درست است معاد هم برهان عقلی روشن هم دارد ولی خصوصیات معاد (مثل خصوصیات جهنم یا خلود) را عقل اصلاً درک نمی‌کند، شارع در آیات متعدد برای کفار و منافقین و مشرکین مسئله خلود را مطرح فرموده، عقل خلود را درک نمی‌کند اما اینجا مسئله خلود مطرح شده است. پس هم می‌شود این دو را مکمل هم قرار داد و هم دو بیان قرار بدهیم.

به بیان دیگر، عقل می‌گوید: «الانسان حرٌّ فی الفکر» کما اینکه عقل حسن و قبح اشیاء در عقل عملی را درک می‌کند. عقل می‌گوید: «الانسان حرٌّ فی الفکر»، همان آزادی فکر و اندیشه به قول امروزی‌ها. بگوئیم وقتی می‌گوید این هست، عقل می‌گوید «يجوز لك التقیید»؛ یعنی بالاتر از این، به هر فکری که رسیدی «يجوز لك»، تو اهل فکر هستی و فکر کن به نتیجه برس، اگر تغییر هم پیدا کرد که تغییر پیدا کند، یا بگوئیم عقل می‌گوید عقاب به مجرد تغییر اندیشه قبیح است، می‌فرماید مکمل این قرار بدهیم که دو بیان هم نشود؛ چون یکی از حرف‌های قابل توجه در مسئله ارتداد فی الجملة همین بحث است.

بررسی قرینه عقلیه

موضوع بحث ما اولاً در مطلق الفکر و العقیده نیست، موضوع بحث ما در تدین به یک دین است و ما می‌خواهیم بگوئیم بین اینها فرق وجود دارد. تدین به یک دین ایمان است، ایمان به اینکه ما خدایی داریم، این خدا پیامبری فرستاده و این پیامبر دستوراتی از ناحیه خدای تبارک و تعالی آورده و ما می‌گوئیم وقتی انسان تدین به اینها پیدا کرد، تدین یعنی ایمان، بعد از اینکه ایمان آورد اگر از این ایمان خارج شد، این یک موضوعی است، این موضوع را اصلاً عقل نمی‌فهمد! یعنی بحث تدین به یک دین، به عقل بگوئیم که ما می‌خواهیم تدین پیدا کنیم، عقل تدین نمی‌فهمد، اصلاً عقل ایمان نمی‌فهمد، عقل فکر را می‌فهمد.

اینکه انسان یک فکر و اندیشه‌ای داشته باشد، فکر و اندیشه غیر از ایمان است، انسان در اندیشه خودش ممکن است استدلال بر وجود خدای تبارک و تعالی داشته باشد، فلاسفه‌ای بودند و هستند ادله توحیدی فراوانی دارند ولی تدین به توحید ندارند. لذا آن ایمانی که «عقدٌ فی القلب و العمل بالارکان» است، آن را نمی‌خواهیم بگوئیم که ایمان فراتر از اسلام باشد؛ چون در بحث مرتد آن میزان و ملاک نیست، بلکه همین کسی که تدین را با شهادتین اظهار می‌کند ولو یک تدین ظاهری می‌دهد، شهادت به توحید و رسالت می‌دهد یک تدین ظاهری دارد.

لذا اولین جایی که می‌خواهیم در آن تأمل کنیم این است که شما به عقل بگوئید شهادت معتبر است یا نه؟ عقل چه می‌فهمد؟! بگوئیم تدین به اسلام یعنی شهادتین، عقل درک نمی‌کند و اساساً تدین را عقل درک نمی‌کند، تدین یک عنوان و حقیقت دیگری است که عقل اصل اینکه انسان فکر کند را می‌فهمد و می‌گوید تو در فکر کردن آزادی، ما قبلاً هم گفتیم این «لا اکراه فی الدین» یک جهتش به همین برمی‌گردد، تو در فکر کردن آزادی. آنجا نمی‌گوید لا اکراه در تدین در دین، در خود دین و در فکر، در فکر کردن اکراه راه ندارد، عقل می‌گوید تو آزادی در فکر و اندیشه، فکر کن، کسی نمی‌تواند بگوید فکر نکن، کسی هم نمی‌تواند به

اجبار بگوید فکر بکن، هم فکر کردن و هم فکر نکردن هیچ کدام با اکراه و اجبار نمی‌شود!

بنابراین اصل فکر کردن و فکر نکردن امری است که با اجبار و اکراه نمی‌شود و انسان در آن آزاد است و با اختیار خودش هست و در این‌که در این فکر به چه نتیجه‌ای می‌رسد هم عقل می‌گوید به هر نتیجه‌ای بررسی محترم است چون از اکراه و اجبار آن نتیجه‌اش خارج است، اما موضوع بحث ما در ارتداد این است که «من تدین بدین الاسلام»، خصوصاً روی مبنای کسانی که می‌گویند این بچه بعد البلوغ اظهار الاسلام هم باید بکند و وصف الاسلام هم باید داشته باشد؛ یعنی این تدین به اسلام باید داشته باشد.

اشکال ما این است که آیا عقل تدین را درک می‌کند یا نه؟ تدین را عقل درک نمی‌کند، شارع فرموده اگر شما بخواهید تدین به اسلام داشته باشید باید شهادتین را بگوئید، لذا این یک نوعی از ایمان است، منتهی نه ایمان فی قوام الاسلام که فوق الاسلام است، نه، تدین یعنی من شهادت بدهم که خدا یکی است، شهادت به رسالت پیامبر بدهم. پس تدین را که درک نمی‌کند، خروج از این تدین را هم درک نمی‌کند، ادعای ما این است که اصلاً عقل موضوعی به نام ارتداد را درک نمی‌کند. بله، عقل اصل الفکر را می‌فهمد، آزادی در فکر را هم می‌فهمد که درست است اما هیچ کدام از اینها ربطی به ارتداد ندارد، ارتداد یعنی تدین به یک دین، تدین به آن دین که انسان پیدا می‌کند.

حال همان کسی که گفته راه تدین به دین من این است، ارتداد از این را هم بیان کرده، «رَدَدَ» همان رجوع و رَجَعَ است، ولی وقتی درباره دین می‌آید می‌شود رجوع از دین. ما وقتی می‌گوئیم عقل تدین را نمی‌فهمد رجوع از دین را هم نمی‌فهمد، رجوع را که نفهمید عقل نمی‌تواند بگوید عقاب این قبیح است یا قبیح نیست! این موضوع را درک نمی‌کند، کما اینکه گاهی اوقات این را در اصول می‌گویند که عقل فقط کلیات را درک می‌کند و جزئیات را درک نمی‌کند، عقل نمی‌گوید در اینجا این ملاک وجود دارد یا نه، اصل مدرک جزئیات و تدین نیست، مدرک خروج از تدین هم نیست، عقل نمی‌تواند حکم به قبح عقاب کند. آزادی اندیشه هم یک چیز دیگری است و ربطی به بحث ارتداد ندارد، اینکه انسان در فکر کردن، خود قرآن هم دلالت بر این مطلب دارد.

بنابراین به عقل می‌گوئیم کیفیت ورود به دین چیست؟ می‌گوید من نمی‌دانم، چون همان کیفیت ورود به دین ما را مسلمان می‌کند، اگر شارع فرموده بود همین که در قلب‌تان نام من گذشت مسلمانید، ما می‌پذیرفتیم. اگر کنار آن شهادتین می‌گفت صد شهادت دیگر هم باید بدهید ما می‌پذیرفتیم، ولی اینها را عقل نمی‌فهمد. الآن به عقل بگوئیم کسی در این مکان آمده، کیفیت ورودش به این مکان چگونه است؟ می‌گوید من نمی‌دانم. عقل نمی‌تواند بگوید تو به هر طریقی که خارج شدی استحقاق مذمت داری یا نه، صاحب اینجا می‌گوید نحوه ورود و خروج این است، اگر کسی وارد شد و بعد هم بخواهد خارج شود من این عقوبت را برایش دارم، این جایزه‌ای هم برایش هست.

ما می‌گوئیم یکی از شرایطی که بزرگان در ارتداد کردند، این آیه قرآن هم صریح در این است: «من بعد ما تبیین لهم الهدی»^[2]، آیات هم می‌گوید انکار کند بعد اسلامه، یعنی «بعد العلم بالاسلام» (حال بگذریم از آن نزاعی که ما مطرح کردیم بعد البلوغ اظهار لازم است یا نه که حرفی دیگری است)، مرتد آن کسی است که بعد العلم بالاسلام انکار کند. آنها می‌گویند اگر یک کسی یقین پیدا کرد اسلام حق است و بعد هم انکار کرد، شما حق ندارید او را بکشید، انکارش محترم است، مثل اینکه من یقین پیدا می‌کنم زید عادل است و بعد هم می‌گویم نه، حالا می‌گویم فاسق است، یقین پیدا می‌کنم این حق است و باز مخالفت می‌کنم، ارتداد روی مبنای مشهور بعد العلم بالاسلام است، یعنی بعد از اینکه علم به اسلام پیدا کرد انکار کند.

سؤال این است که اگر گفتیم عقل در اینجا قرینه متصله می‌شود، چون قرینیت عقل لبی است و لفظی نیست، در حکم قرینه متصله است و این هم مسلم است، شما قبل از این از من می‌پرسیدید که مگر با عقل می‌شود آیات قرآن را تقیید و تخصیص زد، می‌گوئیم بله، «واستلوا القرية» یعنی «اهل القرية»، عقل می‌گوید در اینجا یک قیدی باید بیاید و یک حذفی موجود است و یک

مقدری وجود دارد، اهل القریه، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، می‌گوئیم خدا که بر هر شیئی قادر است، همین مثال معروفی که می‌زدند آیا خدا قدرت دارد که یک شتر را از سوراخ سوزنی خارج کند، عقل می‌گوید تخصصاً خارج است، عقل می‌گوید «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْبَلُ الْقُدْرَةَ» اما این «لَا يَقْبَلُ الْقُدْرَةَ». اصل این مطلب مسلم است، عقل قطعی می‌تواند آیات را تقیید بزند.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

پس بین اندیشه و تدین فرق است، عرض من این است که آیا عقل تدین را می‌فهمد یا نه؟ تدین یعنی کیفیت ورود به یک دین، من چطور می‌توانم تدین به دین اسلام پیدا کنم؟ این اختیارش با من نیست، شارع می‌گوید باید شهادتین را بگوئی، به جای این شهادتین می‌توانست بفرماید همین که اسلام از قلب تو عبور کرد این تدین را من قبول دارم. آن مقداری که ما رسیدیم همین است که عقل اصل تفکر و حریت در فکر را می‌فهمد، ولی عقل چیزی به نام تدین و خروج از تدین و ارتداد را نمی‌فهمد.

مخصوصاً عقل موضوعی به نام «ارتداد» را درک نمی‌کند، چه رسد به این‌که بخواهد راجع به آن حکمی صادر کند یا باز یک درک مترتب بر این درک داشته باشد، لذا اصلاً یک مغالطه‌ای در اینجا است، اینکه ما بگوئیم انسان انتخاب فکر دارد یا انتخاب فکر اگر از دین خارج شد یک فکر دیگری است، از اسلام خارج شد و مسیحی شد، اصلاً انتخاب فکر نیست و بحث تدین است. او متدین به اسلام بوده و حالا متدین به مسیحیت شده، می‌خواهیم ببینیم این تدین خوب است یا بد، عقل اصلاً درک نمی‌کند این تدین را! منشأش فکر است، مقدماتش فکر است اما خودش غیر از آن است، بگوئید منشأ فکر خود انسان هم هست، انسان هم منشأش خاک است، اینها که ربطی ندارد، مقدماتش این هست ولی آنچه موضوع برای بحث است این است.

مثل اینکه از شما می‌پرسم عقل چیزی را به نام زنا درک می‌کند؟ عقل زنا درک نمی‌کند. شرع است که می‌گوید استفاده مشروع و حلال یک نوع است، استفاده نامشروع می‌شود زنا، بعد می‌گوییم این زنا تازیانه هم دارد، حالا به عقل مراجعه کنیم بگوئیم زنا یک امر جزئی است، یعنی یک امر مدرک کلی نیست. شما می‌گوئید عقل کلی استفاده نامشروع است، حتی همین استفاده نامشروع را بخواهیم بگوئیم موضوع برای حکم عقل است خودش محل تأمل است، سوء استفاده را بگوئیم؛ عقل می‌گوید «سوء الاستخدامه قبیح»، بعد بگوئیم این تطبیقش با عقل نیست که زنا سوء استفاده است، شرع می‌گوید زنا سوء استفاده است.

نمونه دیگر آن‌که، آیا عقل می‌تواند بگوید ربا قبیح است یا نه؟ درست است در آیات داریم «لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ»، ربا را هم بردند تحت عنوان ظلم قرار دادند ولی عقل کلی ظلم را می‌گوید قبیح است. الآن عقلاً می‌گویند که ربا زیربنای مسائل اقتصادی نیست، ولی عقل چیزی به نام ربا نمی‌فهمد. لذا عقل اینجا قدرت تقیید ندارد، مثل اینکه بگوئیم یک قرینه عقلیه بر تقیید ربا داریم، وقتی ربا را عقل نمی‌فهمد چه چیزی را می‌خواهید تقیید بزنید؟ ارتداد از مدرکات عقلیه خارج است لذا قدرت تقیید ندارد، لذا این آیات قابلیت تقیید به حکم عقل نیست.

عقوبت بر اصل فکر قبیح است، عقوبت بر تغییر فکر (این‌که من فکر می‌کنم به مقتضای استنباطش به این نتیجه رسیدم) قبیح است، ولی تدین یعنی خروج از دین و تدین به دین آخر، این را عقل نمی‌فهمد، الآن عقوبت بر تنصّر (نصرانی شدن) است نه بر مجرد فکر. عقل وقتی تدین را نمی‌فهمد خروجش را هم نمی‌تواند بفهمد. لذا تدین را که عقل نمی‌فهمد، کفر را هم عقل نمی‌تواند بفهمد، اینها را شرع باید عنوان کند، مثل ربا و زنا و ...

-
- [1] . سورة بقره، آيه 217.
- [2] . سورة محمد(ص)، آيه 25.